کیهان

ریزش خواص در حکومت علوی- ۱۷

برپایی فتنهٔ جمل

حجت‌الاسلام دکتر جواد سلیمانی

ولی طلحه و زبیر با وجود توضیحات متقن حضرت، نتوانستند در برابر حرص و زیاده‌خواهی و برتری‌طلبی خود بایستند و به همین دلیل، پس از اندک‌زمانی پرچم مخالفت با آن حضرت را برافراشتند و به رویارویی با آن بزرگوار پرداختند. پیام گفتمان طلحه و زبیر در این گفت‌وگو آن است که اولاً، انسان ممکن است سالیان متمادی در جبههٔ حق شمشیر زده و تا پای جان و تا سر حد شهادت پیش رفته باشد، ولی پس از مدتی، در فصل جدیدی از زندگانی خویش برای کسب امتیاز باطل پا بفشارد و حتی از سوابق درخشان و مجاهدت‌های گذشتهٔ خویش در راه حق برای زیاده‌طلبی‌ها استفاده کند.

ثانیاً، هیچ بعید نیست در دوران جوانی، هنگامی که وجدان بیداری دارد، شخصیتی متعالی و انسانی برگزیده را امام و الگوی زندگی خود قرار دهد، جوانی‌اش را در راه اطاعت از فرمان او به پایان برد، اما در میانسالی و پیری، در چند قدمی قبر و قیامت به دلیل دلدادگی به دنیا، سنت هر انسان منحرف و کم‌مایه‌ای را واجب‌الاتباع بداند.

افزون‌براین، گفت‌وگوی مزبور نشان می‌دهد که جامعهٔ اسلامی پس از «رسول خدا» چنان استحاله گردیده که قداست و حرمت «رسول خدا» در آن به فراموشی سپرده شده بود؛ چنان‌که شخصیت‌هایی همچون طلحه و زبیر در برابر بزرگ‌مردی مانند «علی‌بن‌ابی‌طالب»، رفتار عمر را بر رفتار «پیامبر» برتری می‌دادند.

بالاخره آنان به بهانه سفر مکه، از مدینه خارج شدند، ولی در واقع در پی برپایی فتنه‌ای بر ضدّ آن حضرت بودند؛ ازاین رو وارد مکه شدند و در جلساتی که با سران بنی‌امیه برپا کردند، بنا گذاشتند تا فتنه‌ای را ضد علی(ع) ساز کنند؛ وقتی خبر ائتلاف آنان با بنی امیه به گوش یاران علی(ع) و برخی از سران مهاجران و انصار رسید، برخی از آنان مانند أبوالهیثم بن التیهان و خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین، و عمّار بن یاسر و رفاعهٔ بن رافع و أبوحیّهٔ و خالد بن زید و سهل بن حنیف، نزد علی(ع) آمدند و گفتند:

> انسان ممکن است سالیان متمادی در جبههٔ حق شمشیر زده و تا پای جان و تا سر حد شهادت پیش رفته باشد، ولی پس از مدتی، در فصل جدیدی از زندگانی خویش برای کسب امتیاز باطل پا بفشارد و حتی از سوابق درخشان و مجاهدت‌های گذشتهٔ خویش در راه حق برای زیاده‌طلبی‌ها استفاده کند.

درباره این گروه از قریش فکری بکن آنان عهد شکنی کردند و پنهانی ما را دعوت به برکنار کردن شما کرده‌اند، رازش هم این است که نمی‌توانند برتری طلبی کنند و از تقسیم مساوی بیت المال نیز رنج می‌برند، ازاین‌رو، با بنی امیه(مخالفانت) ائتلاف کردند و با هم متحد شدند تا طلب خون عثمان را بهانه فتنه بر ضد شما قرار دهند.

ب. متهم کردن علی(ع) به گرفتن بیعت اجباری و مشارکت در قتل عثمان

طلحه و زبیر نزد علی(ع) آمده گفته بودند که برای سفر عمره به مکه می‌روند، ولی پس از گرفتن اذن از علی (علیه‌السلام) برای عمره، مرتب به مردم می‌گفتند: دیگر بیعتی از علی بر گردن ما نیست، ما با زور شمشیر با علی بیعت کرده بودیم. جعلا یقولان: لا والله ما لعليّ في أعناقنا بيعةٌ! و ما بايعناه إلا مكرهين تحت السيف! وقتی این خبر به آن حضرت رسید فرمود: (أخذهما الله إلى أقصى دارٍ و أحَرّ نارٍ ؛ خدا آن دو را در بدترین جایگاهش و با سوزناک‌ترین آتش عذاب کند.)

طلحه قبل از جنگ جمل در میان لشکر برخاست و طی خطبه‌ای ابتدا قاتلان عثمان را دشنام داد آنگاه علی(ع) و یارانش را به قتل عثمان متهم کرد و گفت: علی بیش از همه با بیعت با عثمان مخالف بود. عبدالله بن حکیم برخاست و گفت: ای طلحه اینها نامه‌هایی است که شما برای ما فرستاده بودی و در آنها از عثمان عیب جویی می‌کردی و بعد از عثمان در ملاء عام با علی بیعت کرده بودی؟!! کنایه از اینکه حالا چطور شد که یکباره عثمان مظلوم، و علی و یارانش قاتل و شما انتقام گیرنده خون عثمان شده‌ای؟ طلحه گفت: اما من از عیب‌جویی کردن از عثمان راهی جز توبه ندارم؛ و اما بیعتم با علی از روی اکراه بوده نه میل؛ عبدالله بن حکیم گفت: این حرف‌ها عذرهایی است که خدا باطن آن را می‌داند. در جریان جنگ جمل، ابن‌عبّاس در پاسخ سخن طلحه که می‌خواست به بهانه خون‌خواهی عثمان با علی (علیه‌السلام) بجنگد، گفت: مگر شما نبوده‌ای که آب را بر عثمان بستی و علی(ع) از تو خواست آب را بر روی او بگشایی ولی تو خودداری کردی.

صلهٔ بن زُفَر می‌گوید: من خودم دیده بودم که طلحه و زبیر در قتل عثمان مشارکت کرده بودند بعد با علی نیز بدون هیچ جبر و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کردند آنچه کردند.

ت. ارتکاب خلاف شرع در عرصه سیاست

در بین راه مکه به بصره، هنگام شب به منطقه آب حوأب رسیدند، عایشه صدای پارس کردن سگهای منطقه آبگیره حوأب را شنید و مطلع شد اینجا منطقه آب حوأب است، ناگاه به یاد سخنی از رسول خدا(ص) افتاد که به او فرموده بود: (از خدا بترس هنگامی که صدای پارس سگهای منطقه حوأب به گوشت رسید) ؛ ازاین‌رو، در خواست کرد او را از مسیر بصره برگردانند؛ ولی زبیر قسم یاد کرد که اینجا منطقه آب حوأب نیست و هر کس به تو چنین خبری داده دروغ گفته است، طلحه نیز همین قسم را خورد و پنجاه نفر را آوردند که شهادت دادند این منطقه حوأب نبوده است. و بدین سان عایشه را فریب داده و به بصره بردند.

ث. برپایی فتنه جنگ جمل

به هر حال پس از ورود به بصره جنگ جمل را برپا نمودند، که تعداد کسانی را که در این جنگ دست و پایشان قطع و کشته شدند ۱۴۰۰۰ مرد و در برخی منابع تا ۲۵۰۰۰ نفر نقل کرده‌اند.

آنها وقتی شبانه وارد بصره شدند، عثمان بن حنیف در مقابلشان ایستاد، ولی آنها گفتند ما قصد جنگ نداریم، تا علی به بصره نیامده حرکتی بر ضد شما نمی‌کنیم و عثمان بن حنیف صلح نامه‌ای با آنان امضا کرد و اسلحه را بر زمین نهاد، ولی چیزی نگذشت که آنها به فرماندهی زبیر چهل تن از نگهبانان بیت المال را کشتند؛ سپس به سوی عثمان بن حنیف در حال نماز عشاء هجوم آوردند و با طناب او را بستند و موهای صورتش را کندند، بطوری که از موی صورتش حتی یک تار مو هم باقی نماند. طلحه گفت موی ابروهای و مژه هایش را بکنید و او را با غل و زنجیر بستند.

این در حالی بود که علی(ع) در شأن عثمان بن حنیف فرموده بود: (او شیخی از بزرگان انصار و فضلا است.)

طلحه از سوابق خود در کنار رسول خدا(ص) نهایت استفاده را برای فریب مردم بصره کرد؛ یکی از انگشتانش در جنگ قطع شده بود، ازاین‌رو، در خطبه اش در جنگ جمل می‌گفت:ای اهالی بصره: خدا کسی را به سوی شما فرستاده که با دست خود از جان رسول خدا(ص) محافظت کرده است.یعنی دستش هنگام دفاع از جان رسول خدا(ص) قطع شده است. در آغاز جنگ جمل، علی(ع) با قرآن با طلحه و زبیر اتمام حجت کرد و به ابن عباس فرمود: این قرآن را بگیر و سراغ طلحه و زبیر و عایشه برو و آنها را دعوت کن به آنچه در قرآن است؛ به آنان بگو مگر شما با اختیار با من بیعت نکرده بودید؟ پس چه چیزی شما را به نقض بیعت با من واداشته است؟! یعنی این کتاب خدا را بین من و خودتان قاضی قرار دهید، ابن عباس ابتدا پیام علی(ع) را به زبیر رساند؛ ولی او گفت: بیعت ما اجباری و اکراهی بوده و به حکم علی(ع) هم نیازی نداریم. سپس ابن عباس در حالی که قرآن را در دست داشت نزد طلحه رفت، او نیز این پیشنهاد را ردّ کرد.

ابن عباس بعد از این ماجرا خدمت علی(ع) رسید و جواب آن دو را برای حضرت نقل کرد و گفت: اینها قصد جنگ دارند پس قبل از اینکه آنها به شما حمله کنند شما به آنها حمله کن ولی علی(ع) فرمود: «نستظهر بالله علیهم»؛ (من از خدا می‌خواهم که مرا در برابرشان یاری کند). آنگاه چیزی نگذشت که باران تیر آنان مانند ملخ‌های در آسمان به سوی ما شلیک شد. دوباره ابن عباس از علی(ع) خواست که دستور دفاع را صادر کند، ولی امیرمومنان(ع) فرمودند: «حتى أُعْذِرَ إليهم ثانيةً»؛ (بگذار یک بار دیگر آنها را به صلح و ترک مخاصمه دعوت کنم)؛ این بار فرمود: «مَن يأخذُ هذا المصحفَ فيدعوهم إليه و هو مقتول و أنا ضامنٌ له على الله الجنّةَ؟»؛ (کدامیک از شماها این قرآن را می‌گیرد و آنها را به آن دعوت می‌کند و البته کشته خواهد شد ولی من نزد خدا ضامن بهشتش خواهم شد).

جوانی به نام مسلم داوطلب این کار شد، علی(ع) به علت جوانی اش نپذیرفت و دوبار دیگر تقاضایش را تکرار کرد، ولی هر بار فقط این جوان داوطلب شد و حضرت قرآن را به دست او داد و آن جوان قرآن روی دست گرفت و روبروی لشکر طلحه و زبیر ایستاد و آنها را به قرآن دعوت کرد، ولی آن جوان را نیزه باران کردند و جلوی چشم مادرش، در حالی که صدای صیحه مادرش به آسمان بلند شده بود به شهادت رساندند.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳
Research@kayhan.ir

نیمهٔ پنهان

۲۹۵۱
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

پرواز ۶۵۵
۴۱

نجات یک مرد

اندیشیدم: «چه فایده! با این پای قطع شده از قبل هم بدبخت‌تر خواهد شد، شاید بهتر باشد که بابا علی بگذارد، او بمیرد.»

باباعلی تسمه چرمی محکمی آورد و مثل شریان بند، محکم بالای ران گره زد. وسایلش را که عبارت از چند تیغ جراحی، مقداری نخ بخیه، یک پنس و قیچی و یک چاقوی بزرگ بود، با حرارت ضدعفونی کرد و روی یک دستمال سفید چید سپس پای مرد را با دقت کمی بالاتر از آخرین نقطه سیاهی شست.

بعد با لحن قاطعی گفت: «چیزی برای بیهوش کردنش ندارم، می‌دانم که ممکن است کسی در میان شما چیزی داشته باشد که این بیچاره را برای ساعاتی از این دنیا ببرد.» مردها با تردید نگاهی به هم کردند و بعد یکیشان بسته سیاهرنگ کوچکی را دست باباعلی داد. باباعلی پلاستیک بسته را باز کرد و مقداری از ماده سیاهرنگ را داخل لیوانی آب‌جوش ریخت و به خورد بیمار داد.

پرسیدم: «تریاک است؟»

مرد پاسخی نداد، مردد ماند و پیشانی‌اش را پاک کرد. بابا علی آرام گفت: «بله! متأسفانه مصرفش آزاد است، خب تجارت است دیگر. همه می‌دانند که از کجا و چطور می‌آید! وقتی پای مقامات در کار باشد جرم‌ها هم دیگر جرم نیست.»

بعد از آن آستین‌هایش را برای چندمین مرتبه تا روی آرنج‌ها مرتب کرد و روی میز و بیمار خم شد. درحالی‌که لرزش غریبی در دلم احساس می‌کردم، صورتم را برگرداندم و لحظه‌ای به بیرون چشم دوختم. در میان روشنایی دو چراغی که بالای پنجره آویزان بود، شب‌پره‌ها به پرواز درآمده بودند و گاهی بال‌های کوچک یکیشان به چراغ می‌خورد و جایی به زمین می‌افتاد.

آیا او می‌تواند این مرد را نجات دهد؟

- هر کس دل و جرأت دارد، پیش بیاید. هر کس هم که طاقتش را ندارد، دور بایستد.

صدای باباعلی لحن ترسناکی داشت، انگار آن‌جا میدان نبرد بود و آن‌هایی که صورت‌هایشان در سایه اتاق پیدا نبود، سربازانی بودند که می‌خواستند، دل و جرأت و جربزه‌شان را بیازمایند.

سه نفر از مردها پیش آمدند و با اطاعتی بنده‌وار کنار دست او ایستادند. باباعلی قاشقی چوبی برداشت، دور آن را با پارچه و چرم پوشاند و از بیمار نحیف که دیگر نمی‌گریست و فقط می‌نالید خواست تا دهانش را باز کند و آن را بین دندان‌هایش بگذارد.

- این به تو کمک می‌کند که موقع درد زبانت را گاز نگیری.

باران هنوز به شدت قبل روی سقف می‌بارید و کمی دورتر برقی روی جنگل تیره و تار افتاد، با خودم شمردم، این تنها راهی بود که می‌توانستم به مصیبتی که تا چند دقیقه دیگر زندگی مرد را در خود می‌گیرد فکر نکنم.

- یک... دو... سه... چهار... هفت...

به یاد عباس گفتم: «چه نزدیک بود این یکی!»

رجال عصر پهلوی [۲۸]
به روایت اسناد ساواک

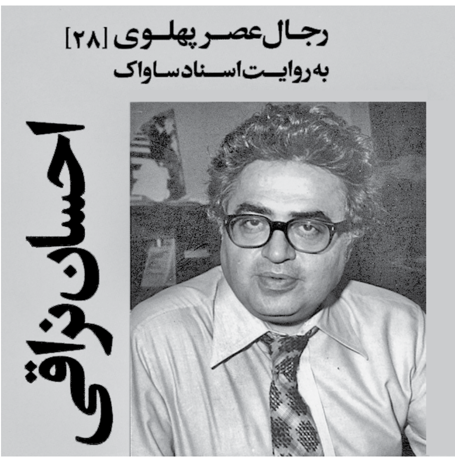

احسان نراقی-۳۵

همکاری نراقی در آموزش نیروهای ساواک

و در نهایت، سرهنگ لیقوانی که احسان نراقی و جایگاهِ او را برای بهره‌گیری‌های اطلاعاتی بسیار مناسب تشخیص داده بود، در زمانی که مسئله مسافرت او به آمریکا مطرح شد، در این باره نوشت:

«منظور این بخش، این است که نامبرده، با یکی از مقامات ملاقات نموده و با توجه به اینکه: اولاً شغل او در داخل کشور حساس است و ممکن است مورد استفاده قرار گیرد و ثانیاً مسافرت‌های او به خارج از کشور، با تعلیمات قبلی مفید خواهد بود، مذاکرات لازم با او بشود. ضمناً در مورد طرح‌های مورد نظر نیز، اگر ادارات کل هفتم و سوم کل دوم، طرح‌هایی تهیه کرده‌اند، یا امکان تهیه آن را دارند، ارائه نموده و اگر ندارند، با کمک خود دکتر نراقی، ممکن است تهیه شود. این طرح‌ها ممکن است در زمینه‌های زیر باشد: بررسی عقاید عمومی . بررسی اجتماعی. لیقوانی»[۳۱۹]

ولی باز هم، کسی چیزی نگفت، تا اینکه بخش مربوطه، مجبور به نوشتنِ متن زیر شد:

«محترماً، در گزارشی که ذیلاً به عرض رسیده، اظهار نظر شده که: بهتر است نامبرده بالا احضار و یکی از مقامات عالیه ساواک، در مورد استفاده از اطلاعاتش با وی مذاکره نمایند. ضمناً در گزارش مذکور، درباره موافقت با ادامه خدمت و مسافرت او نیز کسب دستور گردیده است. لیکن معاونت دوم ساواک، پی نوشت فرموده‌اند: با توجه به نظراتی که در فوق به آن اشاره کرده‌اید، مانعی ندارد.

اینک مستدعی است مقرر فرمایند: به این بخش آموزش لازم در مورد اینکه آیا مشارالیه احضار یا با ادامه خدمت و مسافرتش به آمریکا، بدون احضار موافقت گردد، داده شود.»

در ذیل این گزارش، نوشته شد: «به عرض تیمسار معاونت دوم رسید، مقرر فرمودند: منظور موافقت بوده است و خط کشیده‌اند زیر جمله مربوطه؟»[۳۲۰] از زمانی که فعالیت‌های سیاسی در کشور و در دانشگاه‌ها، قدری علنی شد، احسان نراقی نیز، ارتباط خود با ساواک را قدری علنی نمود:

«دکتر نراقی، استاد دانشکده ادبیات، اظهار داشته: من از مقامات مسئول خواهش کردم، دانشجویان زندانی را هر چه زودتر آزاد نمایند. آنها نیز قول مساعد داده و قرار است تا روز پنجشنبه ۴۱/۳/۱۷ زندانیان مزبور آزاد شوند.»[۳۲۱]

چون احسان نراقی از روز اول، خود را در اختیار حسن پاکروان گذاشته بود، چگونگیِ همکاری او، همواره موردِ سوال پرسنل ساواک قرار داشت:

«مشارالیه پس از احضار و شرفیابی به حضور تیمسار معاونت دوم ساواک، مراتب انزجار خود را از حزب منحله توده ابراز و خود را آماده همکاری با ساواک معرفی نموده؛ کما اینکه این مطالب، با ذکر دلایل [را] مفصل در بازجویی اظهار داشته، تا آنجا که بازجوی مربوطه را تحت تأثیر بیانات خود قرار داده است. چنانچه این استنباط صحیح و یادشده با سپردن تعهد لازم، در زمره مأمورین ساواک قرار گرفته باشد معلوم نیست چه وظیفه‌ای دارد؟ آیا مأمور نفوذی است، یا وظیفه او تبلیغ علیه مرام کمونیستی است. اگر مأمور نفوذی باشد، مفاد اطلاعیه شماره ۱/۷۷۶۳ در ۲ مورخه ۳۸/۶/۸ درباره نحوه رفتار وی در ژنو، با وظیفه او مغایرت دارد؛ زیرا اطلاعیه مذکور، دلالت بر آن داشته که دکتر نراقی، از تماس با توده‌ای‌ها و دکتر رادمنش در ژنو خودداری می‌کند و باز اطلاعیه دیگری که حکایت از تبلیغ مشارالیه علیه مرام کمونیستی در کلاس‌های دانشگاه می‌نموده است. چنانچه مأموریت وی، تبلیغ علیه کمونیسم باشد، اولاً فوق‌العاده مورد اعتماد و اطمینان واقع شده، زیرا شنیده می‌شود که این شخص، حتی در آموزشگاه ساواک عهده‌دار تدریس یکی از دروس کارمندان ساواک بوده است. ثانیاً با توجه به اطلاعیه‌های شماره ۱۵۱۳ مورخه ۴۰/۸/۱۵ و ۱۲۰۲۹/ س ت مورخ ۴۱/۷/۵ و ۱۹۰۴۹/ س ت مورخ ۴۱/۱۱/۱۳ و ۲۲۰۱۸/س ت مورخ ۴۱/۱۲/۱۶ و ۳۱۲/۴۸۰۰ چنان برمی‌آید که وی مخالفت و ضدیت را با دولت‌های وقت، در لباس دیگری اجرا می‌کند. درباره این شخص، آن قدر حسن نیت به کار رفته که حتی برای یک هفته اعمال و رفتار وی تحت مراقبت قرار نگرفته است»[۳۲۲]

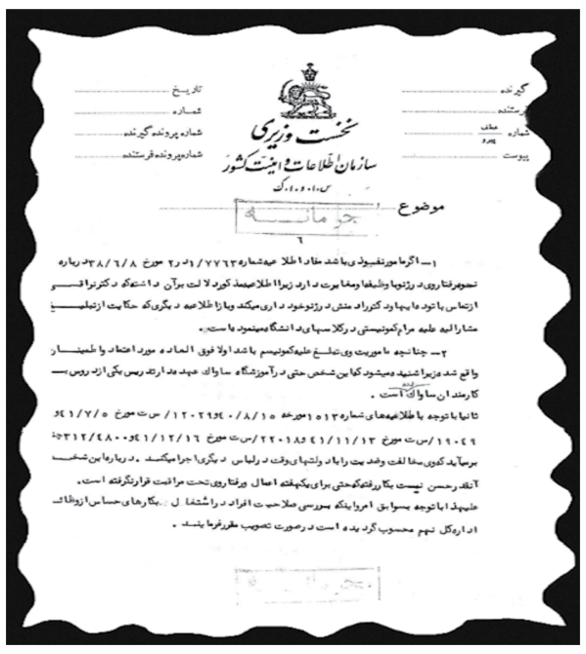

گیرنده
فرستنده
شماره عطف پیرو
پیوست

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

تاریخ
شماره
شماره پرونده گیرنده
شماره پرونده فرستنده

موضوع
محرمانه

۱ـ اگر مأمور نفوذی باشد مفاد اطلاعیه شماره ۱/۷۷۶۳ در ۲ مورخ ۳۸/۶/۸ درباره نحوه رفتار وی در ژنو با وظیفه او مغایرت دارد زیرا اطلاعیه مذکور دلالت بر آن داشته که دکتر نراقی از تماس با توده‌ایها و دکتر رادمنش در ژنو خودداری میکند و باز اطلاعیه دیگری که حکایت از تبلیغ مشارالیه علیه مرام کمونیستی در کلاسهای دانشگاه مینموده است.

۲ـ چنانچه مأموریت وی تبلیغ علیه کمونیسم باشد اولا فوق العاده مورد اعتماد و اطمینان واقع شده زیرا شنیده میشود که این شخص حتی در آموزشگاه ساواک عهده‌دار تدریس یکی از دروس کارمندان ساواک بوده است.

ثانیا با توجه با طلاعیه‌های شماره ۱۵۱۳ مورخه ۴۰/۸/۱۵ و ۱۲۰۲۹/ س ت مورخ ۴۱/۷/۵ و ۱۹۰۴۹/ س ت مورخ ۴۱/۱۱/۱۳ و ۲۲۰۱۸/ س ت مورخ ۴۱/۱۲/۱۶ و ۳۱۲/۴۸۰۰ چنان برمیآید که وی مخالفت و ضدیت را با دولتهای وقت در لباس دیگری اجرا میکند. درباره این شخص آنقدر حسن نیت بکار رفته که حتی برای یکهفته اعمال و رفتار وی تحت مراقبت قرار نگرفته است. علیهذا با توجه بسوابق امر و اینکه بررسی صلاحیت افراد در اشتغال [illegible] کارهای حساس از وظائف اداره کل نهم محسوب گردیده است در صورت تصویب مقرر فرمایند.

> * در چند سند ساواک از جمله سند فوق به تاریخ ۱۳۴۲ از همکاری نراقی با ساواک در بخش آموزش نیروهای این سازمان پرده برداشته شده است. در بخشی از این سند آمده: «چنانچه مأموریت وی[نراقی] تبلیغ علیه کمونیسم باشد، اولا فوق‌العاده مورد اعتماد و اطمینان واقع شده، زیرا شنیده می‌شود که این شخص حتی در آموزشگاه ساواک عهده‌دار تدریس یکی از دروس کارمندان ساواک بوده است.»

جالب این است که در این گزارش، برای اولین بار، از همکاری احسان نراقی در آموزش نیروهای ساواکی پرده برداشته شده است!

پس از اینکه این حرف و حدیث‌ها، پیرامون چگونگی همکاری او با ساواک مطرح شد، اداره کل نهم که با آموزشِ مستقیم نیروهای سازمان جاسوسی اسرائیل به وجود آمده بود،[۳۲۳] مأمور تحقیق درباره این موضوع شد و حوزه همکاری او را، رئیس ساواک و اداره کل سوم، معرفی نمود:

«نامبرده، حضور تیمسار ریاست ساواک شرفیاب گردیده و به اداره کل سوم هم مراجعه نموده است؛ ولی با ساواک تهران، تاکنون همکاری نداشته است.»[۳۲۴]

شاید همین مسئله بود که سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران را مجبور به گزارش زیر نمود:

«دکتر احسان‌اله نراقی، استاد و سرپرست مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، وابسته به دانشکده ادبیات بوده که زمانی نیز با تیمسار پاکروان در تماس بوده و در دانشکده ساواک نیز تدریس می‌نموده است.»[۳۲۵]

و این، مطلبی بود که مدت‌ها قبل، دکتر معین‌الدین مرجائی، از اعضای حزب مردم، با صراحت آن را بیان کرده بود:

«دکتر نراقی، عامل سازمان امنیت و رئیس قسمت اجتماعی سازمان امنیت می‌باشد. او به سازمان امنیت، طرق محبوبیت و جذب به طرف دستگاه را می‌آموزد.»[۳۲۶]

پی نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است

انتخابات؛ سبک زندگی سیاسی در نظام اسلامی (۸)

مواجهه انقلاب اسلامی با غرب

حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد نوروزی

جامعه‌شناسی سیاسی و انقلاب اسلامی

«ناکارآمدی جامعه‌شناسی سیاسی در تحلیل تحولات»

جامعه‌شناسی سیاسی از جمله دانش‌هایی است که حداکثر پیشینه آن به یک سده اخیر باز می‌گردد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی جامعه‌شناسی سیاسی یکی از حوزه‌های مطالعاتی دانش سیاسی و جامعه‌شناسی به شمار می‌رفته که در مجامع دانشگاه جمهوری اسلامی ایران شایع و رایج است. اما نگاهی به تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی غربی در خلال تکوین و پیروزی انقلاب اسلامی و سپس جامعه‌شناسان ایرانی حاکی از ناکارایی نیز ناروا و غیر مطابق ناواقع از انقلاب اسلامی است. افزون بر آن آثار منتشره در این حوزه از آغاز انقلاب تا به امروز هیچکدام نتوانسته نظریه‌ای به فراخور و مناسب مختصات انقلاب اسلامی ارائه نماید.

براین اساس پرسش مهم آن است که الگوی تحلیلی جامعه‌شناسی سیاسی تراز انقلاب اسلامی چیست؟ و درمقابل مهمترین نقد الگوی جامعه‌شناسی سیاسی موجود که متأثر از مدرنیته است کدام است؟ پاسخ این دو پرسش می‌تواند از سویی کاستی‌های دانش جامعه‌شناسی سیاسی موجود را نشان دهد و از سوی دیگر مقدمه و گامی در جهت ارائه الگوی بدیل در جهت جامعه‌شناسی سیاسی مطلوب و تراز را فراروی ما قرار دهد. در این نوشتار نخست به بررسی و ارزیابی اجمالی جامعه‌شناسی موجود اشاره خواهد شد و در ادامه نکاتی در باب الگوی مطلوب خواهیم داشت:

> * حضرت امام خمینی(ره) در رویکردی جامعه‌شناختی و مبتنی بر معارف اسلامی سیاست را به سه گونه شیطانی، حیوانی و الهی (انسانی) طبقه‌بندی می‌کردند. به نظر می‌رسد به تناسب این گونه‌شناسی بایستی از سه گونه جامعه‌شناسی سخن گفت، بی‌شک جامعه‌شناسی برآمده از جامعه شیطانی کارآمدی لازم برای تحلیل جامعه الهی را ندارد. البته می‌توان میان سه گونه جامعه‌شناسی، مشترکاتی را یافت

۱. جامعه‌شناسی سیاسی موجود متناظر و در صدد حل معضلات مسایل غرب است. با گرته‌گیری از تجربه آنها و سپس در صدد تعمیم آن به جهان، دنیای اسلام و ایران دارد. از این‌رو این نظریه‌ها و دیدگاه‌ها در بستر سیاسی، تاریخی و جغرافیایی غرب روییده و با مسایل دنیای اسلام بیگانه است.

۲. اگر در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی الگوهای مارکسیستی، وبری و دورکهایمی را مبنا و دیگر الگوهای تحلیلی را نتیجه نقد آنها و یا ترکیبی از آنها برشماریم، بی‌تردید همه این نظریه‌ها بر اندیشه مدرنیته استوارند و آبشخور فکری آنها چون سکولاریسم، اومانیسم و لیبرالیسم می‌باشد و طبیعی است که چنین گرایش‌هایی فاقد وجاهت علمی و جامعیت برآمده از تحلیل دقیق از انسان دو بعدی در تحلیل کنش انسانی است لذا می‌بایست در جستجوی الگوی بدیلی بود که کنش انسان دو ساحتی را در عرصه اجتماع بررسی و تحلیل نماید.

۳. در تطبیق نظریه‌ها و الگوی جامعه‌شناختی معاصر در جهت تحلیل مسایل ناشی از انقلاب اسلامی، ضروری است به این نکته اشاره کرد که این تحلیل هیچگاه قادر نیست عمق کنش و رفتار انقلابی در انقلاب اسلامی را بازنمایی کند. ممکن است پوسته و ظاهری از آن را پنهان نماید اما چون نوع کنش متمایز از کنش انسان مادی در مغرب زمین است لذا ناتوان از بازنمایی تمامی ابعاد کنش انقلابی است.

۴. اگر مؤلفه‌های هر دانش را در مفاهیم، روش‌شناسی، نظریه ها و مسایل بدانیم؛ بایستی پذیرفت که چارچوب مفهومی این دانش مأخوذ از بستر اجتماعی مغرب زمین و بیگانه از مسایل انقلاب اسلامی است. به تبع آن متدلوژی آن نیز بر مبانی معرفت‌شناختی مدرنیته استوار است که چه بسا با مبانی معرفت‌شناسی اسلام در تعارض آشکار است. پاره‌ای از واژگان نظیر سنت، جامعه مدنی، برگرفته از جامعه متکی بر ارزش‌های مدرنیته است و با جامعه اسلامی بیگانه.

۵. نکات یاد شده ضرورت ارائه نظریه بدیل براساس اقتضای انقلاب اسلامی را ایجاب می‌کند الگویی که حاوی پیش‌فرض‌ها، مفاهیم، روش شناسی و مسائل متناسب با ظرفیت‌های انقلاب اسلامی است و می‌تواند افق‌های جدیدی را در دانش جامعه‌شناسی سیاسی پیش روی محققان قرار دهد.

۶. حضرت امام خمینی(ره) در رویکردی جامعه‌شناختی و مبتنی بر معارف اسلامی سیاست را به سه گونه شیطانی، حیوانی و الهی (انسانی) طبقه‌بندی می‌کردند. به نظر می‌رسد به تناسب این گونه‌شناسی بایستی از سه گونه جامعه‌شناسی سخن گفت، بی‌شک جامعه‌شناسی برآمده از جامعه شیطانی کارآمدی لازم برای تحلیل جامعه الهی را ندارد. البته می‌توان میان سه گونه جامعه‌شناسی، مشترکاتی را یافت.

انتخابات و گذار اندیشه در بستر تاریخی

انقلاب اسلامی تحوّلی بنیادین در جهت برپایی دین و عینیّت یافتن آموزه‌های دینی در دوران معاصر و عصر غیبت بود که طی آن، اراده الهی مبنی بر اهتزاز پرچم اسلام به دست ملّت ایران به منصه ظهور رسید. در قرآن کریم از سه جریان فکری اسلام، کفر و نفاق سخن به میان آمده است و به موازات آن می‌توان از سه سبک و الگوی زندگی در حیات بشری و از جمله انتخابات در جمهوری اسلامی ایران گفت‌وگوکرد. غرب داعیه دار ایدئولوژی مادّی است و توانسته آن را در ساحت‌های زندگی اجرایی کند. در مقابل قرآن، سبک زندگی توحیدی را یادآور می‌شودکه آرمان حیات طیبه را تعقیب می‌کند.

بر این اساس، سیاست نیز به تبع سه رویکرد، دارای سه رهیافت است. «سیاست عادلانه»که در ادیان ابراهیمی و به‌ویژه در اسلام مورد تأکید است؛ و «سیاست ظالمانه» که در چارچوب دو الگوی کفر و نفاق قابل تحلیل است. عدالت مهم‌ترین مقصد و هدف شریعت اسلامی است که شاخص تمایز سیاست عادلانه از غیر آن است. تدبیر و مدیریت درضمن شریعت سیاستی عادلانه است.

سیر تاریخی شکل‌گیری

سبک زندگی با پشتوانه ارزش‌های اسلامی امری مهم در تاریخ معاصر به شمار می‌رود. این‌گونه از زندگی سیاسی در صدر اسلام، از سوی پیامبر اکرم ـصَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ وَآلِهِـ پی‌ریزی شد و توسط ائمه‌اطهار ـعَلَیْهِم السَّلَامُـ تثبیت و نهادینه گردید، اما در عصر جدید و با رسوخ تدریجی پیرایه‌های فرهنگ منحط غربی، افزون بر نگاه اسلامی، دو نوع نگاه زندگی التقاطی و سبک زندگی ناب اسلامی قابل ارزیابی است. در تاریخ معاصر، امام خمینی ـرِضْوانُ‌الله عَلَیْهِ‌ـ یکی از متفکران بزرگ اسلامی است که در تبیین این دو گونه زیست اسلامی و التقاطی سعی فراوانی کرد. ایشان در زمینه «اسلام ناب» می‌فرماید:

«اسلام دین افراد مجاهدی است که به‌دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضدّاستعمار است. اما این‌ها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصوّر نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به‌وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود، برای این منظور است که خاصیّت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادی‌خواه باشند؛ دنبال اجرای احکام اسلام باشند؛ حکومتی به‌وجود آورند که سعادتشان را تأمین کند؛ چنان زندگی داشته باشند که در شأن انسان است».

و در تبیین «اسلام سکولار» می‌فرمایند:

«اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولت‌های جائر متحّد آنها هیچ کاری به ما ندارند».

اندیشه مادی با فرهنگ غربی هم آمیخته است و از رنسانس به‌تدریج شکل گرفت. تفکری است که در آن انسان، جایگزین خدا شده و به مثابه موجودی صاحب علم، اراده و قدرت در جایگاه تشریع و قانون‌گذاری ظاهر می‌شود. غرب با خلق شناسنامه‌ای جدیدو با نگرش و هویّتی جدید برای انسان، همه آنچه را که به سنّت‌های دینی تعلق داشت را، به کناری نهاد.

> * اندیشه مادی با فرهنگ غربی هم آمیخته است و از رنسانس به‌تدریج شکل گرفت. تفکری است که در آن انسان، جایگزین خدا شده و به مثابه موجودی صاحب علم، اراده و قدرت در جایگاه تشریع و قانون‌گذاری ظاهر می‌شود. غرب با خلق شناسنامه‌ای جدیدو با نگرش و هویّتی جدید برای انسان، همه آنچه را که به سنّت‌های دینی تعلق داشت را، به کناری نهاد.

تجدّد و مدرنیسم ماهیت گفتمان فلسفی و تاریخی غرب امروز است که آغاز آن را باید در عصر رنسانس (یعنی قرن‌های پانزده و شانزده) جستجو کرد. این گفتمان، سبب تحوّلی اساسی درتمام ساحت‌های فکر و زیست بشر غربی گردید. هسته مرکزی این نگرش را می‌توان در مفاهیم درهم تنیده خودبنیادی تفکر بشر، یا انسان‌گرائی (اومانیسم و هیومنیسم)، قدسیّت‌زدایی و تقدّس‌زدائی ماده‌گرا (ماتریالیسم)، تکنیک‌زدگی افراطی، غیب‌ستیزی و دین‌ستیزی دانست.

حسن تقی زاده، میرزا ملکم خان و فتحعلی آخوندزاده از پیشگامان تجددگرایی و غربزدگی در ایران

> * ورود اندیشه‌های غربی و جلوه‌های مدرنیته از سوی افرادی چون میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، حسن تقی زاده و آخوندزاده که از پیشگامان آشنایی با تجدّد بودند، تضاد و چالش بین این دو فرهنگِ کاملاً متفاوت را باعث گردید و هنوز این چالش ادامه یافته است. البته هیچ‌کدام از ایشان به راهکار و راهبردی قابل توجه برای این دوران گذار، دست نیافتند و به مقام پرسش و انتقاد اکتفا کردند.

در مقابل، جامعه ایران جامعه‌ای دیندار، دین‌محور و خدامحور است. برترین شاخص آن پایبندی به دین و سنّت است. سنّت اسلامی، نگاهی متفاوت و متعارض نسبت به غرب دارد. اما مشکل جوامع کنونی این است که، غرب استیلای رسانه‌ای داشته و در همه‌جا درباره گذشته بشر به‌طور کلی با موازین غربی حکم می‌راند.

مواجهه تمدّن ایرانی‌ـاسلامی با فرهنگ و تمدّن غرب که امروزه سیطره‌ای جهانی یافته است، از منظر رهبر انقلاب، سبب تحوّلات بسیاری در تمام شئونات جامعه ایرانی شد. بی‌شک مواجهه فرهنگ و جامعه ایرانی با فرهنگ و نگرش غربی و مدرن، سبب تحوّل در سبک زندگی ایرانی شده است و یک زندگی متمایز از مدرنیته را، برای جامعه ایرانی رقم زده است.

مواجهه ایران اسلامی با ساحتی نوین به نام غرب و مدرنیته به پایان دوره صفویه و به عصر قاجاریه به این سو باز می‌گردد. این مواجهه چند جانبه و در هر دوره، وجهی از آن بر وجوه دیگر غلبه داشته است. این مواجهه ابتدا به‌صورت سلطه جغرافیایی محدود بود؛ مانند حضور پرتغالی‌ها در جنوب ایران. پس از زوال صفویه، این مواجهه، به عرصه تبلیغ دینی قدم می‌گذارد و مسیونرهای مسیحی که حامل پیام غرب نوین و اروپای متجدّد در ایران بودند، اولین مدارس جدید را دردوره قاجار بنا می‌کنند. پس از این، از استقرار قاجار و حتی تا زمانه تحریم تنباکو، مواجهه ما بیشتر شکل اقتصادی‌ـاستعماری دارد.

جنگ‌های ایران و روس و حضور استعماری انگلیس در ایران و منطقه، سخن از مواجهه نظامی را مطرح ساخت. از اواسط دوره قاجار، غرب و غرب‌زدگی و مواجهه ما با این پدیده، شکلی جدید به خود گرفت. این نحوه مواجهه جدید، در حوزه اندیشه، تفکر، علم و فرهنگ بوده و غرب‌زدگیِ گسترده فرهنگی و علمی را پدیدار کرد. بدین سبب طبقه روشنفکری غیر دینی و فراماسونرها در این دوره آن هم تحت نظارت، حمایت و هدایت انگلیس و روسیه و بعدها آمریکا، شکل گرفت و براساس این شیوهٔ مواجهه است که کم‌کم سبک زندگی ایرانی، دستخوش تغییرات می‌شود؛ تغییراتی که هرچه زمان برایش جلوتر می‌رفت، سرعت این تغییرات نیز سریع‌تر می‌شد و واکنش آگاهان، روشنفکران دینی، خواص سیاسی و علما را باعث می‌گشت.

این در حالی بود که سبک زندگی سنتی‌ـدینی با مایه‌ها و جوهره شیعی مردم ایران، از استحکام دیرینه و با پشتوانه‌ای برخوردار بود و جامعه ایرانی را به چاره واداشت که چگونه برخورد نماید. هر چند همگان متّفقند جوهره شیعی و اسلامی مردم و جوانان ایران اسلامی لیبرالیزه نمی‌شود، اما سبک زندگی در صد سال اخیر دچار تحوّلات عمیق و ریشه‌داری شده است و همواره مسئله تماس، برخورد، پذیرش، طرد، مقابله و یا همزیستی میان فرهنگ سنتی ـ اسلامی ایرانی و ورود فرهنگ غربی و اروپایی که حامل تجدّد و مدرنیته به‌معنای دقیق کلمه است، مطرح بوده و هنوز هم این موضوع در قلب تحوّلات فکری فرهنگی جامعه قرار دارد. این مسئله برای خواص، آشکار و برای عموم مردم، مسئله رایجی است که عامه مردم نسبت به آن تاکنونِ غفلت معرفتی را ترجیح داده‌اند و رهبر انقلاب ـمُدَّ ظِلُّهُ الْعالی‌ـ اخیراً اهتمام ویژه‌ای به غفلت‌زدایی در این ساحت نموده‌اند.

> * مواجهه ایران اسلامی با ساحتی نوین به نام غرب و مدرنیته به پایان دوره صفویه و به عصر قاجاریه به این سو بازمی‌گردد. این مواجهه چند جانبه و در هر دوره، وجهی از آن بر وجوه دیگر غلبه داشته است. این مواجهه ابتدا به‌صورت سلطه جغرافیایی محدود بود؛ مانند حضور پرتغالی‌ها در جنوب ایران. پس از زوال صفویه، این مواجهه، به عرصه تبلیغ دینی قدم می‌گذارد و مسیونرهای مسیحی که حامل پیام غرب نوین و اروپای متجدّد در ایران بودند، اولین مدارس جدید را در دوره قاجار بنا می‌کنند.

ورود اندیشه‌های غربی و جلوه‌های مدرنیته از سوی افرادی چون میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، حسن تقی زاده و آخوندزاده که از پیشگامان آشنایی با تجدّد بودند، تضاد و چالش بین این دو فرهنگِ کاملاً متفاوت را باعث گردید و هنوز این چالش ادامه یافته است. البته هیچ‌کدام از ایشان به راهکار و راهبردی قابل توجه برای این دوران گذار، دست نیافتند و به مقام پرسش و انتقاد اکتفا کردند.

در مواجهه با غرب مدرن، چند رویکرد مطرح و به‌کار گرفته شد:

۱. عدّه‌ای موسوم به جریان روشنفکری غیر دینی با نام پیشرفت، توسعه و نفی عقب‌ماندگی تاریخی، سعی در القای اندیشه‌های غربی و تجدّد حاصل از رشد و گسترش بینش غربی را داشته و دارند.

۲. جریان التقاطی کوشید راه‌های میانه را مطرح کنند.

۳. عدّه‌ای با نفی مدرنیته به نقد آن روی آوردند.

متأسفانه بخش‌هایی از جامعه ایرانی، علی‌رغم مقاومت‌های آگاهانه، برخی از سنن و امور هویّتی و قالب‌های سبک زندگی دینی‌اش را به فراموشی سپرده و عرصه را برای غرب‌زدگی که منجر به تعریف جدیدی از هویّت، زندگی، عالم، علم و دین و دینداری گشت را فراهم نمود.